

## ریشه‌یابی بیماری «کبر» براساس آیات و روایات

محمد عبدالرحیمی\*

### چکیده

بنا به تعالیم اسلامی، کبر یکی از اصلی‌ترین بیماری‌های اخلاقی و آفتی برای سلامت قلب و مانعی برای کسب کمالات و رسیدن به بهشت است. با توجه به اهمیت و ضرورت «سلامت اخلاقی» پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی و استناد به آیات و روایات، به دنبال ریشه‌یابی بیماری کبر است تا بستر ریشه‌درمانی فراهم گردد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد: الف) ریشه اصلی بیماری کبر «جهل» است و متکبران در سه حوزه خودشناسی، خداشناسی و جهان‌شناسی، دچار مشکلات جدی هستند؛ ب) در حوزه خودشناسی، اهل کبر از فقر ذاتی و نیاز دائمی خویش به فیض الهی غافل شده و در توهم مالکیت هستند؛ ج) در حوزه خداشناسی، متکبران از درک مالکیت، حاکمیت، قدرت و غنای مطلق خدای تعالی عاجزند؛ د) در حوزه جهان‌شناسی، واقعیت جهان و ماهیت حقیقی دنیا را درک نکرده‌اند. بنابراین، راهکار اصلی برای درمان این بیماری مهلک، کوشش در جهت خودشناسی، خداشناسی و جهان‌شناسی است.

### واژگان کلیدی

بیماری کبر، ذلت، تواضع، سلامت اخلاقی، عقل، جهل.

\*. دکترای عرفان اسلامی، استادیار گروه اخلاق اسلامی دانشگاه علوم انتظامی امین، تهران، ایران.

m.abdolrahimi32@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۶

### طرح مسئله

اسلام «دین سلامتی» و در پی ساختن «انسان سالم» است و همگان را به سوی «سرای سلامت» فرامی‌خواند: «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ». (یونس / ۲۵)<sup>۱</sup> در واقع «سلامتی» کمالی است که خود مقدمه و لازمه کسب سایر کمالات انسان به‌شمار می‌رود (مطهری، ۱۳۷۸: ۲۲) در اسلام، کسب «علم سلامت» آنچنان جایگاه رفیعی دارد که حضرت امام باقر علیه السلام فراگیری هیچ علمی را به اندازه «علم سلامت»، لازم و ضروری ندانسته<sup>۲</sup> و امام صادق علیه السلام هم فرموده است که همیشه و همه جا در طلب «سلامت» باشید.<sup>۳</sup>

بر این اساس، شفای بیماری‌های نفسانی و اخلاقی، یکی از مهم‌ترین اهداف دین اسلام بوده و بر همین اساس است که «قرآن» کتاب «شفا» معرفی شده<sup>۴</sup> و حضرت علی علیه السلام، پیام‌آور اسلام صلی الله علیه و آله را طبیبی خوانده است که به سراغ بیماران و دردمندان می‌رود تا قلب‌های کور و گوش‌های کر و زبان‌های لال آنان را شفا بخشد و لباس عافیت و سلامت بر قامت جانیشان بیوشاند: «طَيْبٌ دَوَّارٌ بِطَيْبِهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبِ عُمِي وَ آذَانِ صُمَّ وَ أَلْسِنَةِ بَكْمٍ...». (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۱۰۹)

بیماری‌های نفسانی و اخلاقی، بدترین نوع بیماری‌ها در وجود انسان هستند که خود را در روابط چهارگانه انسانی (رابطه با خود، رابطه با خدا، رابطه با هم‌نوعان و رابطه با طبیعت) نشان می‌دهند. حضرت علی علیه السلام امراض باطنی (قلبی) را بدترین بلاها و مصیبت‌ها شمرده است: «يَا بَنِيَّ إِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ وَ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ مَرَضُ الْبَدَنِ وَ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ مَرَضُ الْقَلْبِ». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۷ / ۵۱)

وقتی سخن از سلامتی و بیماری در وجود انسان باشد می‌توان «کبر» را به‌عنوان یک بیماری در ساحت معنوی مطرح نمود. «کبر» یکی از وخیم‌ترین بیماری‌های قلبی به‌شمار می‌آید که آدمی را سوزان، به‌سوی آتش بزرگ می‌برد: «الْكِبْرُ مَطَابَا النَّارِ». (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵ / ۳۷)<sup>۵</sup> رسول گرامی

۱. «دار السَّلَام» به معنای «جایگاه افراد سالم» یکی از زیباترین اسم‌های بهشت است که در قرآن بدان اشاره شده است.

۲. وَ اعْلَمُ أَنَّهُ لَا عِلْمَ كَطَلَبِ السَّلَامَةِ وَ لَا سَلَامَةَ كَسَلَامَةِ الْقَلْبِ. (ابن شعبه حرانی، ۱۳۸۲: ۲۸۶)

۳. اَطْلُبِ السَّلَامَةَ أَيَّمَا كُنْتَ وَ فِي أَيِّ حَالٍ كُنْتَ لِدينيك وَ قَلْبِيك وَ عَوَاقِبِ أُمُورِك مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. (مصباح الشريعة، ۱۳۶۰: ۱۰۹)

۴. يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ. (یونس / ۵۷)؛ «وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَّا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا». (اسراء / ۸۲)

۵. اشاره است به آیه: «وَلَنَذِقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَأَعْلَمَهُمْ بِرِجْعِهِمْ؛ وَ بِي تَرِيدُ أَنَّنَا رَا غَيْرَ از عَذَابِ بزرگ‌تر [در قیامت] از عَذَابِ نزدیک‌تر [در دنیا] می‌چشانیم، باشد که [از فسق و فجور] برگردند». (سجده / ۲۱) همچنین، حدیث از امام صادق علیه السلام است.

اسلام ﷺ در مورد این رذیله اخلاقی فرموده است: «هر کس ذره‌ای از کبر در قلبش باشد، وارد بهشت نمی‌شود».<sup>۱</sup> بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که اولاً کبر آفت قلب است؛<sup>۲</sup> و ثانیاً کبر مانعی برای بهشتی شدن و عاملی برای جهنمی شدن است.

رسول اکرم ﷺ کبر و حرص و حسد را ریشه سایر خطاهای بشر شمرده و مردم را از این سه خصلت بر حذر داشته است.<sup>۳</sup> امام حسن مجتبیٰ ﷺ نیز هلاک مردم را در سه خصلت کبر و حرص و حسد دانسته و سپس، کبر را موجب هلاک دین معرفی نموده است: «هَلَاكَ النَّاسِ فِي ثَلَاثِ الْكِبْرِ وَالْحِرْصِ وَالْحَسَدِ، فَالْكِبْرُ هَلَاكُ الدِّينِ وَبِهِ لُعْنُ إِبْلِيسَ...» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۵ / ۱۱۱) واضح است که وقتی دین انسان‌ها هلاک شود، جامعه دینی هم از بین می‌رود و جز نامی یا ادعایی از آن باقی نمی‌ماند.

حال که طبق کلام معصومان ﷺ، خصلت کبر مانعی برای بهشتی شدن و عاملی برای نابودی انسان‌ها و هلاک شدن دین آنهاست و هیچ انسانی هم از ابتلا به آن مصون نیست، پس بر همگان لازم است که در جهت شناختن و درمان این بیماری بکوشند و به‌ویژه مبارزه علمی و عملی با تکبر، در جهت شناختن و شناساندن کبر، جهادی ضروری و دائمی برای معلمان و فرهیختگان به‌شمار می‌آید. با توجه به اهمیت موضوع و مشاهده شمول بیماری کبر در جامعه و تعاملات اجتماعی، شغلی و خانوادگی، تحقیق حاضر در پی ریشه‌یابی بیماری کبر و ارائه رهیافت قرآنی و روایی برای درمان آن است. این پژوهش به دنبال پاسخ گویی به پرسش‌های زیر است: براساس آیات و روایات اسلامی، ریشه اصلی تکبر چیست و چرا برخی از انسان‌ها متکبر می‌شوند؟ چگونه می‌توان این بیماری را درمان نمود؟

در این پژوهش، از مباحث مربوط به مفهوم‌شناسی و تبیین ویژگی‌های متکبران و مباحثی که به‌طور کامل در سایر تحقیقات آمده است، صرف نظر شده است. برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های تحقیق، از روش توصیفی تحلیلی استفاده شده و به آیات قرآن کریم و روایات معصومان ﷺ ارجاع و استناد شده و پس از توصیف آموزه‌های اصیل اسلامی، به تحلیل و نتیجه‌گیری پرداخته شده است. در این راستا، با توجه به اینکه در انسان توصیه و امر و نهی، بدون استدلال و ارائه برهان، منجر به پذیرش و هدایت قطعی نمی‌شود، و تا زمانی که پذیرش و حرکت عقلی صورت نگیرد، اقناع نقلی هم ثمربخش نمی‌افتد، از این‌رو بیشترین سعی ما بر آن بوده است که شیوه‌ای استدلالی و برهانی در پیش گیریم و از آیات و روایات در جهت تبیین و تقویت استدلال‌های منطقی، بهره گیریم.

۱. لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبْرٍ. (ابن ابی‌فراس، ۱۳۶۹: ۱ / ۲۰۳)

۲. در قرآن کریم نیز اشاره شده است که «کبر» مَهْرِي بر قلب می‌شود: «... يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ؛ این‌گونه، خدا بر دل هر متکبر و زورگویی مَهر می‌نهد». (غافر (۴۰): ۳۵)

۳. إِيَّاكُمْ وَ ثَلَاثَ خِصَالٍ فَإِنَّهُنَّ رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ إِيَّاكُمْ وَ الْكِبْرَ ... وَ الْحِرْصَ ... وَ الْحَسَدَ ... (دیلمی، ۱۴۱۲: ۱ / ۱۲۹)

## پیشینه تحقیق

چنانچه پیش‌تر اشاره شد، تمرکز این تحقیق بر روی ریشه‌یابی بیماری کبر است. اگرچه تاکنون هیچ تحقیق مستقلی در مورد ریشه‌یابی تکبر، منتشر نشده است اما بررسی مستندات علمی نشان می‌دهد که بسیاری از محققان و پژوهشگران در اثنای مطالب خود در مبحث کبر، اشاراتی نیز به عوامل و ریشه‌های آن داشته‌اند که تحقیق حاضر در صدد جمع‌آوری آن اشارات و پیشبرد دانش در این زمینه است.

مرحوم فیض کاشانی در کتاب *محجة البیضاء* به هفت مورد اشاره نموده که می‌توانند عوامل زمینه‌ساز کبر و اسباب تکبر باشند: کسب دانش؛ انجام عمل نیک و عبادت؛ داشتن نسب و حسب عالی؛ برخورداری از جمال و زیبایی و حسن ظاهر؛ داشتن مال و ثروت فراوان؛ برخورداری از قدرت و نیروی جسمانی؛ فزونی فرزندان و اقوام و یاران و مددکاران و یا فزونی شاگردان. (فیض کاشانی، ۱۴۰۹: ۶ / ۳۳۴) این محقق بزرگ در حوزه درمان تکبر به اصلاح انگیزه‌های درونی کبر و شناخت‌درمانی و رفتاردرمانی توصیه نموده است و در تبیین مفهوم درمان علمی تکبر تصریح کرده: «خود و خدایش را بشناسد و همین شناخت برای برطرف ساختن تکبر بس است». (همان: ۳۵۷)

مرحوم نراقی منشأ کبر را «حکم و سفاقت و بی‌خردی و غفلت» دانسته است (نراقی، ۱۳۸۹: ۲۳۰) و برای درمان به دو راهکار «درمان علمی» شامل: شناخت قدر و مقدار خویش، در نظر گرفتن اول و آخر خویش، توجه به عجزها و محدودیت‌های خویش، تأمل در آیات و اخبار در مذمت کبر (همان: ۲۳۰) و «درمان عملی» شامل: فروتنی نسبت به خدا و خلق و نیز مداومت بر اعمال و اخلاق متواضعان (همان: ۲۳۲) اشاره کرده است.

جعفری (۱۳۸۰) در مقاله‌ای به مبحث استضعاف و استکبار از دیدگاه امام علی علیه السلام پرداخته و پس از مفهوم‌شناسی آنها، با استناد به کلام امیر مؤمنان علیه السلام به پیامدهای تکبر و راه‌های از میان بردن آن اشاره کرده است. (جعفری، ۱۳۸۰: ۶۷ - ۳۳)

دین‌پرور (۱۳۸۳) به تشریح خطبه قاصعه حضرت علی علیه السلام پرداخته که خطبه‌ای درباره تکبر و مذمت آن است. در این گزارش، «جهالت نسبت به خود» ریشه تکبر دانسته شده است بدین معنی که وقتی فرد، ممکن‌الوجود بودن خود و عجز ممکنات را فراموش می‌کند، دچار کبر می‌گردد (دین‌پرور، ۱۳۸۳: ۲۳۸ - ۲۲۷)

صابرپور (۱۳۸۵) در یک مطالعه توصیفی به مفهوم‌شناسی تکبر و استکبار از منظر برخی از عالمان شیعه و سنی پرداخته است. وی «غافل شدن انسان از موقعیت و جایگاه مخلوق بودن، کفر و نداشتن اعتقاد به معاد و احساس بی‌نیازی» را مهم‌ترین دلایل تکبر برشمرده و بر همین اساس، به

دو راهکار علمی و عملی برای درمان آن اشاره کرده که راه درمان علمی را اعلام نموده است؛ و برای شناخت خود، تأمل در آیات ۵ تا ۸ سوره طارق<sup>۱</sup> و آیات ۱۷ تا ۲۲ سوره عبس<sup>۲</sup> را پیشنهاد نموده است. (صابرپور، ۱۳۸۵: ۴۱ - ۳۶)

شهیدی (۱۳۸۸) با استفاده از رویکرد معناشناسی ساختاری توشیهیکو ایزوتسو، درصدد کشف معنای واژه استکبار و بررسی و تحلیل ارتباط آن با سایر مفاهیم قرآنی برآمده است. او که استکبار را یکی از صفات بارز کافران دانسته و به ارتباط آن با مفاهیم بغی، بطر، عتو، طغیان، استغنا اشاره کرده اما به حوزه ریشه یابی استکبار وارد نشده است. (شهیدی، ۱۳۸۸: ۱۳۶ - ۱۲۷)

قدوسی و میردریگوندی (۱۳۹۲) در مطالعه‌ای با هدف بررسی ارتباط مفاهیم روان‌شناختی و اخلاقی، به تبیین رابطه کبر و خودشیفتگی پرداخته‌اند. آنان مفهوم کبر از دیدگاه قرآن و روایات و علم اخلاق و نیز مفهوم خودشیفتگی از منظر روان‌شناسی را بررسی کرده و به مقایسه علائم و علل و نحوه درمان آنها پرداخته و نتیجه گرفته‌اند که کبر و خودشیفتگی همپوشانی قابل توجهی به‌ویژه در حوزه علائم و نشانه‌ها دارند. این پژوهشگران «حقارت درونی، خودخواهی و خودپسندی، ریا، عجب و حسد و کینه و ریاکاری» را به‌عنوان عوامل کبر معرفی و در حوزه درمان به راهکار شناخت درمانی و تغییر شناخت‌های ناکارآمد از خدا و خود اشاره کرده‌اند (قدوسی و میردریگوندی، ۱۳۹۲: ۹۳ - ۸۳)

کاوندی و جاهد (۱۳۹۴) در پژوهشی به تبیین چستی تواضع و تکبر پرداخته‌اند اما به مبحث ریشه‌یابی کبر وارد نشده‌اند. این پژوهشگران تواضع و تکبر را در تضاد با یکدیگر و هر دو را اموری اضافی دانسته‌اند بدین معنی که در نسبت با دیگران مصداق می‌یابند، برخلاف عجب که در آن قیاس خود با دیگران لحاظ نمی‌شود و پای غیر در میان نیست. (کاوندی و جاهد، ۱۳۹۴: ۱۱۳ - ۹۵)

مروتی و بهروز (۱۳۹۵) در پژوهشی با هدف معناشناسی واژه اعتمادبه نفس در قرآن و حدیث، با استفاده از رویکرد معناشناسی ساختاری ایزوتسو، ارتباط معنایی اعتمادبه نفس را با واژه‌های جانشین، هم نشین و متضاد واکاوی نموده‌اند. آنان در مطالعه خود تکبر را در تضاد با اعتماد به نفس حقیقی و مثبت دانسته و «اعتمادبه نفس کاذب و منفی» را یکی از ریشه‌های تکبر و خودبزرگ‌بینی معرفی کرده‌اند. (مروتی و بهروز، ۱۳۹۵: ۱۳۲ - ۱۰۷)

محسن‌زاده و رنجبر (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با هدف «شناسایی موانع اخلاقی تعقل» با استناد به

۱. فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ \* خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ \* يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ \* إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ. (طارق)

(۸۶: ۸ - ۵)

۲. قَتِيلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ \* مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ \* مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ \* ثُمَّ السَّيْلَ يَسْرَهُ \* ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ \* ثُمَّ إِذَا شَاءَ أُنشِرَهُ. (عبس) (۸۰: ۲۲ - ۱۷)

آیات و روایات، کبر را یکی از موانع تعقل خوانده‌اند و «عُجْب» را ریشه کبر معرفی کرده‌اند. (محسن‌زاده و رنجبر، ۱۳۹۵: ۶۲ - ۴۱)

شیرافکن و همکاران (۱۳۹۶) با استفاده از روش معناشناختی ایزوتسو، و با استناد به آیات قرآن کریم، به تقابل تقوا با برخی از مفاهیم قرآنی از جمله کبر اشاره کرده‌اند؛ و تضاد تقوا با کبر را اثبات نموده‌اند. (شیرافکن و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۰۰ - ۱۷۱)

آیت‌الله مصباح یزدی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «تواضع و سلوک، سازنده شیعه راستین» در مورد آفت کبر و درمان آن سخن گفته و در میان مباحث خویش «محبت و دوستی دنیا» را ریشه شجره ملعونه رذایل اخلاقی معرفی کرده است. (مصباح یزدی، ۱۳۹۷: ۱۲ - ۵)

تیبیریوس و واکر<sup>۱</sup> (۱۹۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «تکبر»<sup>۲</sup> به مفهوم‌شناسی تکبر و رفتارشناسی متکبران و آسیب‌های کبر پرداخته و در اثنای بحث به برخی از عوامل و ریشه‌های تکبر نیز اشاره کرده‌اند که عبارت‌اند از: اغراق و غیرواقع‌بینی در مورد توانایی‌ها و مهارت‌های خویش (Tiberius & Walker, 1998: 380) باورهای اشتباه درباره خود و دیگران (همان: ۳۸۲) احساس حقارت در اعماق وجود و حس ناامنی درونی و تلاش برای جبران آن احساسات منفی (همان: ۳۸۳) این پژوهشگران، کبر را مانعی برای خودشناسی<sup>۳</sup> و عاملی برای خودفریبی دانسته‌اند. (همان: ۳۸۷)

برگر<sup>۴</sup> (۲۰۰۲) در مقاله‌ای با عنوان «کبر در میان پزشکان»<sup>۵</sup> از رواج تکبر در میان پزشکان سخن گفته است که می‌تواند در قالب رفتارهایی مانند عدم احترام و توجه کامل و نیز نداشتن رفتارهای مؤدبانه نسبت به بیماران یا پرستاران و سایر عوامل درمانی بروز کند. وی در صدد ریشه‌یابی این مشکل در اخلاق برخی از پزشکان برآمده و در این راستا به عوامل جامعه‌شناختی و عوامل روان‌شناختی کبر اشاره نموده است. او در بیان عوامل جامعه‌شناختی کبر پزشکان، به جایگاه والای شغل درمانگری از دیدگاه مردم جامعه پرداخته و در بیان ریشه روان‌شناختی، توضیح داده است که داشتن بخشی از قدرت، می‌تواند در برخی از افراد، توهم برخورداری از تمام قدرت را ایجاد کند به طوری که پزشکان خود را قادر مطلق و تنها مرجع نجات بیمار بپندارند (Berger, 2002: 146) و چنین پنداری، خُلق کبر را در آنان پرورش دهد. او به‌عنوان راهکار درمان چنین کبری توصیه می‌کند که پزشکان همواره فراموش نکنند که آنان ابزار شفا هستند نه منشأ شفا و شافی؛ و آنان نباید در

- 
1. Tiberius, V. & Walker, John D.
  2. Arrogance.
  3. Self- Knowledge.
  4. Berger, Allan S.
  5. Arrogance among Physicians.

میزان نقش خویش، دچار اغراق شوند و به یاد داشته باشند که پزشکان نیز مانند سایر بیماران، از خاک‌اند به خاک برمی‌گردند. (Ibid: 147)

و بر<sup>۱</sup> (۲۰۱۳) در مقاله‌ای با عنوان «شک، تکبر و تواضع»<sup>۲</sup> از یک سو به ملازمت تکبر با شک و تردید - که نوعی جهل است - اشاره کرده است و از سوی دیگر ریشه تواضع را به شناخت حقیقت انسان منسوب دانسته است. (Weber, 2013: 213 - 223)

لینچ<sup>۳</sup> (۲۰۱۷) در مقاله‌ای با عنوان «آموزش تواضع در عصر تکبر»<sup>۴</sup> ویژگی بارز اخلاقی عصر حاضر را تکبر خوانده و به قصد آموزش تواضع، به عوامل و ریشه‌های تکبر در انسان مدرن غربی اشاره کرده است. او پیشرفت‌های صورت پذیرفته در حوزه‌های فناوری و اطلاعات، در کنار پندارهای اغراق آمیز بشر در مورد شناخت قوانین جهان و فریب خوردگی در مورد جهان‌شناسی را از عوامل رسوخ تکبر در اندیشه انسان عصر حاضر می‌خواند و به‌عنوان یک راهکار درمانی تذکر می‌دهد که انسان امروزی نباید فراموش کند که باوجود این همه دانش در رشته‌های مختلف، هیچ کسی یافت نمی‌شود که به‌تنهایی به همه علوم اشراف داشته باشد؛ و افزون بر این، اگر کل دانش همه دانشمندان معاصر را هم جمع کنیم - در مقایسه با آنچه نمی‌دانند - ذره‌ای بیش نیست. او در حوزه ریشه‌یابی تکبر در فرهنگ غربی، از یک سو به نقش تأثیرگذار جمله پروتاگوراس - انسان ملاک همه چیز است<sup>۵</sup> - اشاره کرده و از سوی دیگر از تأثیر رواج اندیشه شک‌گرایی و نقش آن در جهت دلسرد کردن انسان از تلاش برای خودشناسی و کشف حقیقت خویش خبر داده است. این استاد فلسفه در دانشگاه‌های آمریکا، درنهایت توصیه کرده است که کوشش برای تقویت شناخت خود و جهان (دریافت مطابق با واقعیت) راهکاری اساسی برای مقابله با تکبر است. (Lynch, 2017)

باوجود اینکه پروفیسور لینچ در مقاله خود به ضعف معرفتی بشر در حوزه خودشناسی و جهان‌شناسی به‌عنوان ریشه‌های تکبر اشاره کرده، اما بااین حال هیچ توضیحی در مورد حقیقت خودشناسی و جهان‌شناسی و چستی حقیقت انسان و جهان و نیز چگونگی ارتباط این عدم شناخت‌ها با رذیله تکبر، ارائه نداده است. از آنجایی که این خلاً، در سایر مقالات یادشده در این پیشینه نیز تا حد زیادی دیده می‌شود، مقاله حاضر در پی پوشش خلاًها و تکمیل تحقیقات پیشین است. جدول (۱) عوامل زمینه‌ساز و ریشه‌های کبر و راه‌های درمان آن را براساس آرای برخی از محققان را نشان می‌دهد.

1. Weber, Sara L.
2. Doubt, Arrogance, and Humility.
3. Lynch, Michael P.
4. Teaching Humility in an Age of Arrogance.
5. "Man is the measure of all things".

جدول (۱): عوامل زمینه‌ساز و ریشه‌های کبر و راه‌های درمان آن براساس آرای محققان مختلف

محقق	عوامل زمینه‌ساز و ریشه کبر	توضیح عوامل از نظر محقق	درمان
مرحوم فیض کاشانی (۱۴۰۹ق)	سواد و دانش؛ عمل نیک و عبادت؛ نسب و حسب عالی؛ حسن ظاهر؛ ثروت؛ نیروی جسمانی؛ فزونی فرزندان و یاران و شاگردان		الف) اصلاح انگیزه‌های درونی کبر و شناخت درمانی و رفتاردرمانی. ب) شناخت خود و شناخت خدا
مرحوم نراقی (۱۳۸۹)	حماقت و سفاهت و بی‌خردی و غفلت	- نشناختن قدر و مقدار خود - در نظر نگرفتن اول و آخر خود - از یاد بردن عجزها و محدودیت‌های خود	- درمان علمی (خودشناسی، تأمل در آیات و اخبار در مذمت کبر) - درمان عملی (مداومت بر اعمال متواضعانه)
دین پرور (۱۳۸۳)	جهالت نسبت به خود	- فراموش کردن ممکن‌الوجود بودن خود و عجز ممکنات	
صابرپور (۱۳۸۵)	- غافل شدن انسان از موقعیت و جایگاه خویش به‌عنوان یک مخلوق - کفر و نداشتن اعتقاد به معاد - احساس بی‌نیازی	- تأمل در ابتدا و انتهای خویش در دنیا؛ اینکه انسان از چه آفریده شده و چگونه و به کجا برده خواهد شد	- درمان علمی و عملی - شناخت جایگاه خود و خالق - تأمل در آیات ۵ تا ۸ سوره طارق و ۱۷ تا ۲۲ سوره عبس
قدوسی و میردریکوندی (۱۳۹۲)	- حقارت درونی، خودخواهی و خودپسندی، ریا، عجب و حسد و کینه و ریاکاری	شناخت درمانی و تغییر شناخت‌های ناکارآمد از خدا و خود	
مروتی و بهروز (۱۳۹۵)	اعتماد به نفس کاذب و منفی		
محسن‌زاده و رنجبر (۱۳۹۵)	عجب		
آیت‌الله مصباح یزدی (۱۳۹۷)	محبت و دوستی دنیا	- تصریح بر ارتباط همه رذایل اخلاقی با حب دنیا	
تیبربوس و واکر (۱۹۹۸)	- غیرواقع‌بینی در مورد توانایی‌ها و مهارت‌های خویش؛ - باورهای اشتباه درباره خود و دیگران؛	- کبر مانعی برای خودشناسی و عاملی برای خودفریبی	



محقق	عوامل زمینه‌ساز و ریشه کبر	توضیح عوامل از نظر محقق	درمان
	- احساس حقارت در اعماق وجود و حس ناامنی درونی و تلاش برای جبران احساسات منفی		
برگر (۲۰۰۲)	- عوامل جامعه‌شناختی - عوامل روان‌شناختی	- جایگاه شغلی بالا - توهم قدرت و اغراق در میزان توانایی‌ها	- درک حقیقت جایگاه و میزان تأثیر خویش در امور زندگی - یادآوری اینکه همه آدمیان از خاک‌اند به خاک برمی‌گردند
ویر (۲۰۱۳)	نشناختن حقیقت انسان		
لینچ (۲۰۱۷)	- پیشرفت‌های صورت پذیرفته در حوزه‌های فناوری و اطلاعات - فریب خوردگی در مورد انسان‌شناسی - اغراق و فریب‌خوردگی در مورد جهان‌شناسی	- انسان‌محوری - رواج اندیشه شک‌گرایی و در نتیجه دل‌سرد شدن انسان از تلاش برای خودشناسی و کشف حقیقت خویش	- توجه به ناچیزی دانسته‌های انسان در مقایسه با آنچه نمی‌داند - تقویت شناخت در مورد خود و جهان (دریافت واقعیت مطابق با حقیقت)

### مفهوم‌شناسی

در لغت کبر به معنای عظمت و بزرگی و نیز «خود را به بزرگی زدن» آمده است (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ۶ / ۲۵۶) در اصطلاح اخلاقی «کبر» حالتی است که انسان خود را برتر و بزرگتر از دیگری می‌بیند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۹۷) و به معنای خودبرترپنداری یا خودبزرگترینی و حالتی نفسانی است که انسان بر دیگران بزرگی فروشد و آن وقتی ایجاد می‌شود که آدمی در خود کمالی را توهم کند که آن [توهم کمال] حجاب [رؤیت محاسن و] کمال دیگران گردد و آنان را ناقص‌تر از خود و فاقد کمال گمان کند و به سایرین به نظر حقارت بنگرد (موسوی خمینی، ۱۳۸۵: ۷۹، ۸۲ و ۸۴) در تفاوت معنای کبر با تکبر نیز بیان شده است: کبر یک حالت درونی است که موجب بروز رفتارهایی در خارج می‌شود که آن را تکبر نامند (نراقی، ۱۳۸۶: ۱ / ۳۲۸؛ موسوی خمینی، ۱۳۸۵: ۷۹) در واقع کبر یک امر درونی است و «تکبر»، یک امر بیرونی و به بیان دیگر نمود خارجی آن رذیله درونی، در قالب رفتار است. در کتاب *لسان العرب* «ذلت» نقیض «عزت» خوانده شده و «ذلیل» به معنای پست و کوتاه آمده است؛ «تذلل» نیز یعنی خود را پایین گرفتن (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۱ / ۲۵۶) در تبیین مفهوم ذلت به «مقهور شدن و پستی و کاستی» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۳۰) و «منقاد و مطیع

بودن» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۸ / ۱۷۶) اشاره شده است. همچنین، در کتاب *الفروق فی اللغة*، «تذلل» به معنای اظهار عجز آمده است (عسکری، ۱۴۰۰: ۲۴۴)؛ «تذلیل» نیز به معنی خوار کردن و ذلیل شمردن دیگران است که با کلمه «تحقیر» هم ردیف است. (بستانی و مهیار، ۱۳۷۵: ۴۱۰؛ معین، ۱۳۷۸: ۱ / ۱۰۵۸)

می‌توان گفت «کبر و ذلت و تواضع» سه حالت برای نفس هستند. توضیح اینکه: «هر فضیلتی، صفت نیکویی است که حد وسط است برای دو طرف افراط و تفریط. پس صفت تواضع، حد وسط است که طرف افراط آن صفت کبر است و طرف تفریط آن ذلت و پستی است و همچنان که کبر مذموم است، خوار و ذلیل کردن خود نیز مذموم و مهملک است» (نراقی، ۱۳۸۹: ۲۳۹) بر این اساس می‌توان گفت: نفس انسان، یا در حالت تعادل و سلامتی است و یا در حالت «افراط یا تفریط» و بیماری. «تواضع» حالت تعادل و سلامتی نفس است؛ حال اگر نفس در حالت تواضع نباشد، گاه گرفتار حالت افراط (کبر) می‌شود و گاه دچار حالت تفریط (احساس حقارت) می‌گردد.

از آنجایی که مفهوم تواضع همچون بسیاری دیگر از مفاهیم اخلاقی، از تفسیرهای انحرافی مصون نمانده است، به طوری که حتی آن را به «ذلت و سکوت در برابر ظلم» تعبیر کرده‌اند (طوسی، ۱۳۶۱: ۲۹۰) در تفاوت تواضع با تذلل، باید بیان شود که در تذلل، احساس کمتری، ناتوانی و اظهار عجز وجود دارد در صورتی که تواضع، همراه با احساس توانایی و قدرت است. شخص ذلیل افرادی را برتر از خود می‌پندارد و در برابر آنان احساس کمبود و اظهار عجز می‌کند، اما برای متواضع انسان‌ها یکسان هستند و او در مقابل هیچ کس احساس کمبود و اظهار عجز نمی‌کند. (عسکری، ۱۴۰۰: ۲۴۴)<sup>۱</sup>

بدین ترتیب می‌توان گفت: شخص متواضع کسی است که می‌تواند جایگاه واقعی خود را به درستی ببیند و خود را سر جای اصلی خود قرار دهد؛ یعنی نه خود را بالاتر از دیگران و نه پایین‌تر دیگران بشمارد و به خاطر مزیت‌ها و تفاوت‌های خویش، حکم کلی به فرادستی یا فرودستی خود نسبت به سایر مخلوقات الهی ندهد. امام رضا علیه السلام تواضع را با شناختن جایگاه خود و با سلامت قلب ملازم دانسته و فرموده است: «تواضع را درجاتی است: برخی از آنها این است که انسان قدر خود را بشناسد و با دلی سالم خود را به جایگاه خویش نشاند» (کلینی، ۱۳۶۹: ۳ / ۱۸۹) در کتاب *معراج السعاده* آمده: «تواضع عبارت است از شکسته نفسی به گونه‌ای که نگذارد آدمی خود را بالاتر از

۱. أن التذلل اظهار العجز عن مقاومة من يتذلل له. و التواضع اظهار قدرة من يتواضع له سواء كان ذا قدرة علي المتواضع أو لا، ألا تري أنه يقال العبد متواضع لخدمته اي يعاملهم معاملة من لهم عليه قدرة و لا يقال يتذلل لهم لأن التذلل اظهار العجز عن مقاومة المتذلل له و انه قاهر و ليست هذه صفة الملك مع خدمه. (عسکری، ۱۴۰۰: ۲۴۴)

دیگری ببیند» (نراقی، ۱۳۸۹: ۲۳۷) حضرت علی علیه السلام «تواضع» را به‌عنوان علاج کبر دانسته و توصیه فرموده است: «ضَادُّوْا الْكِبْرَ بِالْتَّوَاضُعِ». (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۲۴۹)

### ارتباط تکبر و تذلل

امروزه کشفیات علم روان‌شناسی نشان داده است که انسان‌ها، گاهی برای «جبران»<sup>۱</sup> و سرپوش نهادن بر یک اختلال درونی خود، اقدام به واکنشی مخالف با آن احساس درونی می‌کنند تا تسکینی موقتی بر آن درد مزمن درونی باشد که این رفتار در اصطلاح روان‌شناسی، «واکنش معکوس»<sup>۲</sup> خوانده می‌شود (فروم، ۱۳۹۱: ۹۶) «آلفرد آدلر» این فرضیه را مطرح کرده است که یکی از روش‌های کاهش رنج عاطفی ناشی از «عقده حقارت»<sup>۳</sup> اقدام به «رفتار جبرانی»<sup>۴</sup> از طریق «واکنش معکوس» است. (برونو، ۱۹۸۶: ۱۱۷)

حال با توجه به این کشفیات روان‌شناسی، می‌توان این نظریه را پذیرفت که «اهل کبر»، در واقع همان بیماران مبتلا به عقده حقارت‌اند که با واکنش معکوس در قالب رفتارهای متکبرانه و بزرگی‌فروشی، در پی کتمان و انکار عقده حقارت خویش هستند (Tiberius & Walker, 1998: 383) و به جای کوشش برای درمان آن درد درونی، با رفتارهای متکبرانه به‌دنبال تسکین و فریب خود هستند. شایسته یادآوری است که این کشف علم روان‌شناسی نوین، سابقه‌ای دیرین در کلام اولیای الهی داشته است؛ به‌طوری که امام صادق علیه السلام در کلامی موجز، کبر و ذلت را از یک ریشه دانسته و اساساً انگیزه تکبر را عقده حقارت خوانده و فرموده است: «مردی تکبر و گردنکشی نکند، مگر به دلیل ذلتی که در خود می‌بیند»<sup>۵</sup> (کلینی، ۱۳۶۹: ۳ / ۴۲۶) گرفتاری اهل تکبر به «احساس حقارت» از این جنبه نیز قابل پیش‌بینی است که اگر کسی در یک موقعیت به دلیل داشتن مزیتی، احساس فرادستی و برتری کند، مطمئناً در بسیاری از موقعیت‌های دیگری احساس فرودستی و پستی خواهد کرد زیرا در این عالم «دست بالای دست بسیار است».

### «جهل» ریشه اصلی کبر

براساس کلام امام علی علیه السلام که ریشه هر شری را «جهل» دانسته: «الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۷۳) و ریشه هر خیری را «علم» معرفی نموده: «الْعِلْمُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ» (همان: ۴۱) می‌توان

1. Compensation.
2. Reaction Formation.
3. Inferiority Complex.
4. Compensatory.

۵. مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدَلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ وَ هَمَّجِنِينَ «مَا مِنْ أَحَدٍ يَتَّبِعُهُ إِلَّا مِنْ دَلَّةٍ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ». (کلینی، ۱۴۰۷: ۲ / ۳۱۲)

گفت ریشه اصلی همه مشکلات و گرفتاری‌های بشر، همانا «جهل» است و بر همین اساس، می‌توان ریشه همه بیماری‌های اخلاقی را نیز «جهل» دانست.

البته شایان ذکر است که جهل به معنای «بی‌سوادی و بی‌اطلاعی» نیست؛ بلکه «جهل» در مقابل «عقل» و «معرفت» قرار دارد. در واقع «جاهل» کسی است که از عقل خود، غافل شده و قابلیت‌های این قوه را به فعلیت نرسانده است، نه اینکه سواد و مدرک نداشته باشد. در روزگار مدرن امروزی، افراد باسواد و دانشمندانی هستند که هسته اتم را می‌شکافند، انسان‌های باهوشی که سفرهای فرازمینی را طراحی می‌کنند، پزشکان حاذقی که جراحی‌های پیشرفته‌ای را انجام می‌دهند. اما در فرهنگ دینی، جزو افراد بی‌عقل یا بی‌معرفت به‌شمار می‌روند. مشکل بسیاری از این افراد، نداشتن عقل نیست بلکه «استفاده نکردن از عقل» یا «غفلت از خردورزی» است:

... لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.<sup>۱</sup> (اعراف / ۱۷۹)

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَّا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ.<sup>۲</sup> (حج / ۴۶)

از این رو در قرآن کریم، خطاب نیامده است که: «چرا عقل ندارید؟» بلکه می‌فرماید: «چرا عقل خود را به کار نمی‌گیرید و تعقل نمی‌کنید؟» «أَفَلَّا تَعْقِلُونَ» (بقره / ۴۴)<sup>۳</sup> «عقل» قوه‌ای است در همه انسان‌ها که در اثر «تعقل» شکوفا می‌شود و کارکردهای متعددی در وجود انسان دارد و یکی از مهم‌ترین آنها، دریافت حقایق عالم هستی است. «عقل» موهبتی از سوی حضرت حق است که توانایی تشخیص حق و رسیدن به حقیقت را به انسان می‌دهد؛<sup>۴</sup> بر این اساس افراد باسواد و باهوش، شاید بتوانند واقعیت‌ها و قواعد ظاهر جهان را دریابند و تفسیر کنند<sup>۵</sup> اما درک حقایق و قواعد باطن جهان، از عاقلان برمی‌آید. (عبدالرحیمی، ۱۳۹۷: ۲۱ - ۲۰)

براساس آموزه‌های دینی، یکی از کارکردهای عقل، «متعادل کردن نفس» و رساندن انسان به

۱. ... دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آنها همان غافل ماندگانند.

۲. آیا در زمین گردش نکرده‌اند، تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت، چشم‌ها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است.

۳. خطاب «أَفَلَّا تَعْقِلُونَ» سیزده بار در قرآن آمده است.

۴. حضرت علی علیه السلام فرموده است: «الْعَقْلُ رَسُولُ الْحَقِّ». (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۵۰)

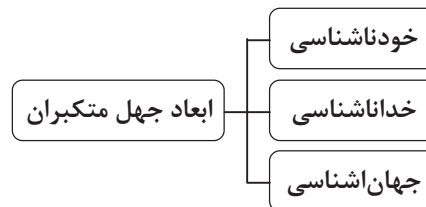
۵. يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ. (روم (۳۰): ۷)

«سلامتی» است (عبدالرحیمی، ۱۳۹۷: ۴۱) در واقع آدمی به واسطه خردورزی می‌تواند از بیماری‌های باطنی ایمن بماند و یا در صورت ابتلا در مسیر بهبودی و شفا حرکت کند؛ از همین روست که امام علی علیه السلام عقل را مایه شفا دانسته‌اند: «الْعَقْلُ شِفَاءٌ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۵۲) آن حضرت در کلامی دیگر، «سلامتی» را ثمره عقل و خردورزی خوانده است: «أَصْلُ الْعَقْلِ الْفِكْرُ وَ ثَمَرَتُهُ السَّلَامَةُ» (همان) حضرت علی علیه السلام «کم عقلی» را «سخت‌ترین مرض» معرفی می‌فرماید: «لَا مَرَضَ أَضْنَى مِنْ قَلَّةِ الْعَقْلِ» (همان: ۵۵) براساس آنچه بیان شد می‌توان گفت که «کم عقلی» نه تنها خود یک بیماری مهلک است بلکه ریشه بسیاری از بیماری‌های نفسانی و اخلاقی است و نیز همه بیماری‌های نفسانی و رذایل اخلاقی می‌توانند ریشه در «جهل» داشته باشند.

در مورد ارتباط مستقیم جهل با کبر می‌توان به این کلام امام علی علیه السلام استناد کرد که آن حضرت، کبر را بدترین آفت عقل دانسته<sup>۱</sup> و همچنین امام صادق علیه السلام نیز تواضع را یکی از نشانه‌های «کمال عقل» معرفی نموده است.<sup>۲</sup> بدین ترتیب طبق کلام معصومان علیهم السلام کبر آفت عقل است و تواضع در پرتو عقل ایجاد می‌شود. حال با توجه به «تضاد تواضع با تکبر» و «تضاد عقل با جهل»، می‌توان نتیجه گرفت که: تکبر محصول جهل است و کسانی که متکبرند، در واقع جاهل هستند.

### ابعاد جهل متکبران

با توجه به اینکه برای انسان مسئله «شناخت حقیقت» در سه حوزه خودشناسی، خداشناسی و جهان‌شناسی مطرح می‌شود، می‌توان به صورت عقلی و نقلی اثبات کرد که متکبران، افرادی هستند که در سه حوزه یادشده، از شناخت کافی برخوردار نیستند. در واقع در ادامه سخن می‌خواهیم ثابت کنیم که متکبران، جاهلانی هستند که حقایق را در مورد خود و خدا و جهان نمی‌دانند و همین نادانی و یا غفلت، منجر به فرورفتن آنان در ورطه کبر و تکبر شده است. در ادامه، بیان خواهد شد که متکبران، چه چیزهایی را در مورد خود و خدا و جهان نمی‌دانند.



### نمودار (۲): ابعاد جهالت متکبران

۱. شَرُّ آفَاتِ الْعَقْلِ الْكِبْرُ. (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۶۵)

۲. كَمَالُ الْعَقْلِ فِي ثَلَاثَةِ التَّوَاضُّعِ لِلَّهِ وَ ... (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱ / ۱۳۱)

## ۱. خودشناسی

از کلام پیامبر اکرم ﷺ که می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (مصباح الشریعه، ۱۳۶۰: ۱۳) و نیز کلام مولای متقیان ﷺ که می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَهُوَ لِعَبْرَةٍ أَعْرَفُ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۲۳۲) می‌توان نتیجه گرفت که خودشناسی پایه سایر شناخت‌هاست و تا کسی خود را نشناسد، نمی‌تواند خدا و جهان را بشناسد. امام علی ﷺ خودشناسی را مفیدترین شناخت‌ها معرفی کرده: «معرفة النفس أنفع المعارف» (حکیمی، ۱۳۸۰: ۱ / ۲۱۲)؛ و نیز فرموده است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ اِتَّهَىٰ إِلَىٰ غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ وَعِلْمٍ»<sup>۱</sup> (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۲۳۲)

با توجه به اینکه در کلام معصومان ﷺ کسب تواضع مشروط به خودشناسی دانسته شده: «لَا يَتَوَاضَعُ الْعَبْدُ حَتَّىٰ يَعْرِفَ نَفْسَهُ؛ تَوَاضَعُ بَدُونِ شِئَانِ نَفْسٍ حَاصِلٌ لَا يَشُودُ»، (ابن ابی فراس، ۱۳۶۹: ۱ / ۲۰۳) پس می‌توان نتیجه گرفت که «خودشناسی» یکی از ریشه‌های «تکبر» است. اما «خودشناسی» یک مفهوم کلی و مبهم است و اینک باید توضیح داده شود که «خودشناسی» چگونه و طی چه فرایندی، منجر به تکبر می‌گردد.

معمولاً وقتی سخن از «خودشناسی» می‌شود، این پرسش مطرح می‌شود که «خودشناسی» چیست و انسان باید چگونه خود را بشناسد؟ می‌توان گفت که خودشناسی، رویکردی عقلی و فلسفی در جهت شناخت ماهیت انسان است و اگرچه شامل شناخت بُعد مادی و بدنی نیز می‌شود اما بیشتر بر شناخت بُعد معنوی و فرامادی تأکید دارد. در ادامه سخن به چند نکته در مورد «خودشناسی» اشاره می‌شود که می‌تواند زمینه معرفتی را برای درمان بیماری کبر فراهم سازد.

## یک. انسان موجودی ضعیف در عین قدرت

اگر انسان در خود تأمل و تعقل نماید، درمی‌یابد که دارای دو جنبه مختلف است، یکی بزرگی و قدرت؛ و دیگری کوچکی و ضعف؛ یعنی انسان در عین بزرگی، کوچک است و در عین قدرتمندی، ضعیف است. قدرت انسان به دلیل استعدادها و توانایی‌هایی است که خدای متعال در آفرینش او مقدر نموده است. اساساً قدرت انسان، به دلیل اتصالش به منبع قدرت لایزالی است اما ضعف او، به خاطر فقر ذاتی اوست یعنی هیچ‌کدام از توانایی‌هایش، از خودش نیستند و او در همه لحظات حیاتش، محتاج فیض و رحمت و عنایت الهی است. قرآن کریم این جنبه ضعف انسان‌ها را چنین تذکر می‌دهد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»<sup>۲</sup> (فاطر / ۱۵)؛ یا در آیه ۲۸ سوره نساء آمده است: «... وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا».

۱. هر که خود را بشناسد، همانا به بالاترین حد هر معرفت و علم دست می‌یابد.

۲. ای مردم! شما محتاج به خدایید و خدا تنها بی‌نیاز و ستوده است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۷ / ۴۳)

درواقع، قیام انسان به قیومیت (معیت قیومیه) الهی است. در تمثیلی می‌توان گفت که انسان همچون پرتوی از خورشید است که نه تنها «موجودیت» بلکه تمام اثرات وجودی خود را از خورشید می‌گیرد و استمرار و دوامِ بودنش، به اتصالش به خورشید وابسته است، و فی نفسه (به‌خودی‌خود) چیزی از خود ندارد؛ هم هستی پرتو و هم نور و گرمایش از خورشید است. به همین ترتیب، نه تنها اصل وجود انسان، بلکه همه کمالات وجودی‌اش از خدا و از اتصالش به آن منبع ذاتی وجود و کمال است. پس انسان، بزرگ و قوی است به دلیل اتصالش به خدای بزرگ و قوی، و از طرف دیگر کوچک و ضعیف است به دلیل اینکه فی نفسه استقلال وجودی ندارد و آن قدرت و عظمت را از دیگری می‌گیرد. درواقع حکایت انسان همانند بنده و مملوکی است که به‌تنهایی از او هیچ کاری بر نمی‌آید، چنان‌که در قرآن فرمود: «... عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ ... الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». (نحل / ۷۵)

از این‌روست که اولیای الهی و مقربان - که قربشان به دلیل معرفت‌شان است و پیش‌تازان وادی خودشناسی‌اند - زبان حالشان: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» و «لا حول و لا قوة الا بالله» و «بحول الله و قوته أقوم و أقعد» است. اولیای مقرب الهی کسانی هستند که در عین آگاهی از کرامت و عظمت خویش، به فقر و ضعف خود نیز آگاه هستند. به همین خاطر است که ولی عظیم الهی امام علی علیه السلام با تمام عظمت و بزرگی و علم و قدرت و سایر کمالاتی که قابل وصف نیستند، در مناجات خویش، با خدای خود این‌گونه نجوا می‌کند که: «مولای یا مولای أنت القوی و أنا الضعیف و هل یرحم الضعیف إلا القوی»؛ و در همان مناجات است که مولای متقیان خود را فقیر و مملوک و سائل و فانی و زائل و مرزوق و ضال و مذنب و حتی میت می‌شمارد و در مقابل، خدای متعال را غنی و مالک و معطی و باقی و دائم و رازق و هادی و غفور و حی می‌خواند. (کفعمی، ۱۴۱۸: ۳۲۰)

حال می‌توان به راحتی از این مطالب نتیجه گرفت که تواضع اولیا الله، از ثمرات چنین معرفتی به خود و خدا است؛ ضمن اینکه جهل از این معارف، و غفلت از بُعد ضعف و فقر ذاتی، یکی از اسباب کبر و تکبر می‌گردد؛ همچنین «احساس حقارت» نیز، بدلیل غفلت از جنبه بزرگی و قدرت انسان است.

## دو. عدم مالکیت حقیقی انسان

نکته بعدی در مورد خودشناسی - که می‌تواند زمینه‌رهای از بیماری کبر را فراهم سازد - بررسی موضوع «مالکیت» در انسان است. از آنجایی که فرض ما این است که «توهم مالکیت» یکی از ریشه‌های تکبر است پس لازم است ابتدا چپستی مالکیت و لوازم و شاخصه‌های آن بررسی شود و به این پرسش، پاسخ داده شود که آیا انسان می‌تواند حقیقتاً مالک باشد و می‌تواند لوازم و شاخصه‌های مالکیت را داشته باشد یا نه؟

«ملک» به دارایی و مال گفته می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۵ / ۳۸۰) و مالکیت و سرپرستی و حکومت را می‌رساند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۷۴) «مُلک» تصرف داشتن و حکوت بر چیزی است (همان) و در قرآن به معنای حکومت و اداره امور به کار رفته و «مالک» اسم فاعل به معنای صاحب مال و صاحب حکومت است. (قرشی، ۱۴۱۲: ۶ / ۲۷۴ - ۲۷۳)

فارغ از هرگونه مباحث نقلی، می‌توان برای «مالکیت حقیقی» دو شاخصه و خصوصیت اصلی قائل شد، از جمله: تصرف دائمی؛ تحکم و تسلط مطلق بر مملوک. به بیان دیگر مالک حقیقی، کسی است که: هم همیشه داشته باشد، و هم بر دارائی‌اش حکمرانی و تسلط داشته باشد. البته سخن ما در اینجا در مورد «مالکیت حقیقی» است نه مالکیت حقوقی؛ مالکیت حقوقی براساس مجموعه‌ای از قوانین حقوقی حاصل می‌شود، و یک نوع مالکیت اعتباری و قراردادی ایجاد می‌کند؛ که با تغییر یا انقضای آن قوانین و قراردادهای، مالکیت منسوب به آنها نیز منتفی می‌گردد؛ مانند مالکیت انسان در مورد زمین، اتومبیل و ... یا تصرف و تحکم او در حوزه شغلی‌اش.

در مورد «تصرف دائمی» باید گفت که اساساً کسی نمی‌تواند ملک یک مالک حقیقی را تصرف کند، به بیان دیگر مالک حقیقی کسی است که دیگران هیچ‌گاه نتوانند دارایی و مملوک او را تصرف کنند. شاخصه «تحکم و فرمانروایی و تسلط» نیز باعث می‌شود مالک حقیقی، حاکم بی‌چون و چرای ملک خویش باشد و مملوکش تحت فرمان و تسلط او باشد.

حال در مورد موضوع مالکیت انسان باید گفت که: دارایی‌های انسان، دو شاخصه و خاصیت دارد: نخست اینکه همواره در معرض زوال هستند (انسان مال و منال و جاه و مقام خود را با مشقت به دست می‌آورد، و با سختی نگه می‌دارد، و همواره نگران زوال و افول آنها است. دارایی انسان را گاه انسانی دیگر می‌رباید و گاه مرگ) و درواقع هیچ انسانی نمی‌تواند دارایی‌های مادی و دنیوی خود را نگه دارد؛ این اموال حتی جسم مادی‌اش، فانی و ازدست رفتنی هستند: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَبَيَّتِي وَجَهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». (الرحمن / ۲۷ - ۲۶)<sup>۱</sup>

ویژگی دوم اینکه: دارایی‌های انسان تحت فرمان او نیستند (اگر پدر و مادر، مال و مملوک او بودند، فرمان می‌داد نمیرید، و آنها باید نمی‌مردند؛ اگر پوست انسان مال او بود، فرمان می‌داد که چروک نشود، و باید نمی‌شد؛ اگر موی‌های سرش مال او بود حکم می‌کرد که نریزد، و نمی‌ریختند ...)

ضمن اینکه حکمرانی انسان در آن دسته از دارایی‌ها که تحت فرمانش هستند (مثل حرکت زبان و

۱. هرچه بر گرده زمین است نابود می‌شود، تنها ذات پروردگارت باقی می‌ماند، چون او دارای صفات جلال و جمال است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۹ / ۱۵۴)



چشم و دست و پا)، دائمی نیست.

بر این اساس انسان هیچ کدام از خواص «مالک حقیقی» را ندارد و در نتیجه «مالکیت حقیقی» از او ساقط می‌شود. به بیان دیگر، هیچکدام از شاخصه‌های مالکیت حقیقی: الف) همیشه داشتن؛ ب) فرمانروایی بر دارایی؛ ج) غیرقابل تصرف بودن ملک؛ در انسان نیست، پس انسان مالک حقیقی نیست.

روشن است که این دارایی‌های قابل زوال که هم از انسان جدا می‌شوند و هم به فرمان او نیستند، و هم بی‌اجازه، از او گرفته می‌شوند، ملک حقیقی او نیستند و موجب مالکیت حقیقی نیز نمی‌شوند. پس «احساس مالکیت انسان‌ها» چیزی جز «توهم مالکیت» نیست و توهم مالکیت، پنداری است که از قوه و هم انسان سرچشمه می‌گیرد و حکم عقل نیست و به قول «خواجه عبدالله انصاری»: «می‌پندارند که دارند، باش تا پرده بردارند» (انصاری، ۱۳۷۶: ۵)<sup>۱</sup> عقل انسان و خردورزی حکم می‌کند که هر چه که قابل زوال باشد، مال و دارایی حقیقی انسان نیست. این مطلب به شکل‌های مختلف در کلام معصومان علیهم‌السلام بیان شده است؛ امام علی علیه‌السلام در مناجات خویش می‌فرماید: «مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْمَالِكُ وَأَنَا الْمَمْلُوكُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَمْلُوكَ إِلَّا الْمَالِكُ» (کفعمی، ۱۴۱۸: ۳۲۰)؛ امام صادق علیه‌السلام نیز در تبیین حقیقت بندگی می‌فرماید: «حقیقت بندگی در سه چیز است: اینکه بنده در آنچه خدا بر او منت گذاشته و بخشیده است برای خود مالکیت نبیند، زیرا که بندگان را ملکی نیست؛ مال را مال خدا بدانند؛ و آن را در جایی که خدا فرموده است قرار دهد...» (حکیمی، ۱۳۸۰: ۳ / ۸۱)

با توجه به ویژگی‌های ذکر شده برای مالکیت حقیقی، می‌توان نتیجه گرفت که فقط خدای متعال «مالک حقیقی» است؛ زیرا تنها اوست که ملکش دائمی است، بر ملکش فرمان می‌رانند، و هیچکس نمی‌تواند مملوکش را تصرف کند. او حاکمی است که در ملکش هر چه بخواهد می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» (حج / ۱۸) و اگر بگویند «كُنْ»، «فَيَكُونُ» می‌شود: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ...» (انعام / ۷۳)

بر همین اساس، قرآن کریم در آیات متعددی، ویژگی‌های مالک حقیقی را برای خدای متعال اثبات کرده ملک و مُلک و مالکیت حقیقی را به «خالق هستی» منسوب نموده و او را با اسم‌هایی همچون: مالک (فاتحه / ۴)، مَلِك (ناس / ۲)، مالک المُلک (آل عمران / ۲۶)، و مَلِیک (قمر / ۵۵) معرفی کرده است. در قرآن کریم، مالک بودن الله با تعابیر مختلف بیان شده است:

۱. خواجه عبدالله انصاری جمله زیبای دیگری نیز در این معنی دارد: «دنیا متاعی است نداشتنی، و بضاعتی است گذاشتنی». (انصاری، ۱۳۷۶: ۲۷)

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.<sup>۱</sup>  
(مائده / ۱۲۰)

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَّلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ.<sup>۲</sup> (توبه / ۱۱۶)

دسته‌ای از آیات، مالکیت خدا را با استفاده از لفظ «لَهُ ما ...» و «لَهُ مَن ...» یادآور می‌شوند:

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ.<sup>۴</sup> (طه / ۶)  
وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَائِنُونَ.<sup>۶</sup> (روم / ۲۶)

حاصل سخن این‌که: دلایل عقلی و مستندات نقلی حاکی از مالک نبودن انسان هستند و یکی از مهم‌ترین ریشه‌های کبر و تکبر، همانا «توهم مالکیت» است؛ پیداست که هیچ کس برای چیزی که ندارد تکبر نمی‌ورزد، پس اگر توهم مالکیت محو شود یکی از ریشه‌های اصلی تکبر نیز محو خواهد شد.

### سه. انسان امانت‌دار مواهب الهی

حال که در مسیر خودشناسی، «مالکیت حقیقی» از انسان سلب شد، این سؤال مطرح می‌شود: اگر انسان مالک نیست و خدا مالک حقیقی است، پس انسان در داشته‌هایش چه نقشی دارد؟ انسان در این میان چه کاره است؟!

یکی از معجزات تعقل و تفکر این است که هر فهمی، انسان را به فهم دیگری منتقل می‌کند؛ وقتی انسان فهمید که «مالک» نیست، تازه «می‌تواند بفهمد» که «امانت‌دار» است (یعنی تا وقتی آن را نفهمد، این را هم نمی‌توانست بفهمد) آدمی آن دمی که از خواب مالکیت بیدار شود، آنگاه

۱. برای خداوند است ملک آسمان‌ها و زمین و آنچه در بین آنها است و او بر هر چیز توانا است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۴۶ / ۶)

۲. در حقیقت، فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداست. زنده می‌کند و می‌میراند، و برای شما جز خدا یار و یاور نیست.

۳. در قرآن کریم جمله «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ۱۰ بار (از جمله: بقره (۲): ۱۰۷؛ مائده (۵): ۴۰؛ اعراف (۷): ۱۵۸؛ توبه (۹): ۱۱۶؛ زخرف (۴۳): ۸۵) و جمله «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ۸ بار (از جمله: آل عمران (۳): ۱۸۹؛ مائده (۵): ۱۸ - ۱۷ و ۱۲۰؛ نور (۲۴): ۴۲؛ شوری (۴۲): ۴۹) تذکر داده شده است.

۴. آنچه در آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو و آنچه زیر زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست. (انصاریان، ۱۳۸۳: ۳۱۲)

۵. و هر که در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست؛ همه او را گردن نهاده‌اند.

۶. در قرآن کریم جمله «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» ۹ بار (از جمله: بقره (۲): ۲۵۵؛ نساء (۴): ۱۷۱؛ یونس (۱۰): ۶۸؛ ابراهیم (۱۴): ۲) و جمله «وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ۳ بار (انبیاء (۲۱): ۱۹؛ نور (۲۴): ۴۱؛ روم (۳۰): ۲۶) یادآوری شده است.

امانت‌دار بودن خویش را خواهد دید.

این مطلب شایان توجه است که سلب مالکیت حقیقی انسان، از طریق اثبات امانت‌دار بودن او نیز میسر می‌شود. به بیان دیگر، اگر بنا بر آیات قرآنی، استدلال شود که انسان وام‌دار و امانت‌دار است، به‌طور ضمنی «مالک نبودنش» هم اثبات می‌شود. قرآن کریم در آیات متعددی و با تعابیر مختلف، انسان را امانت‌دار داده‌های الهی معرفی می‌کند، که در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. عرضه امانت به انسان و پذیرش آن از سوی او: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...»<sup>۱</sup> (احزاب / ۷۲)

۲. مفهوم «خلیفه بودن» انسان، اشاره به مالک نبودن و امانت دار بودن انسان دارد؛ در واقع انسان خلیفه‌ای است در قلمروی ملک الهی نه مالک آن ملک: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (بقره / ۳۰)

۳. دسته‌ای از آیات، به انسان‌ها توصیه می‌کنند که از «آنچه خدا به شما داده» انفاق کنید - نمی‌فرماید از مال خودتان انفاق کنید - سیاق این آیات نیز بر مالک نبودن و امانت‌دار بودن انسان اشاره دارد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ...<sup>۲</sup> (بقره / ۲۵۴)  
 آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ...<sup>۳</sup> (حدید / ۷)

۴. دسته‌ای دیگر از آیات، انسان را مسئول (یعنی کسی که مورد سؤال و محاسبه و محاکمه قرار می‌گیرد) معرفی می‌کنند، و خدای متعال را حاکم و محاسبه‌کننده (حسیب):

لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ...<sup>۴</sup> (انبیاء / ۲۳)  
 ... إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا...<sup>۵</sup> (نساء / ۸۶)

پیداست اگر به کسی امانتی را بدهند، گیرنده امانت، مسئولیت پیدا می‌کند و از سوی دهنده امانت، مورد سؤال قرار می‌گیرد؛ اینکه با آن امانت چه کرده؟ و چگونه از آن محافظت کرده؟ و یا چرا آن امانت

۱. ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس، آنها از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، و[لی] انسان آن را برداشت... .

۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید ... .

۳. به خدا و پیامبرش ایمان آورید، و از اموالی که خدا شما را در آن جانشین خود قرار داده انفاق کنید ... (انصاریان،

۱۳۸۳: ۹۱)

۴. در آنچه [خدا] انجام می‌دهد چون و چرا راه ندارد، و [لی] آنان [انسان‌ها] سؤال خواهند شد.

۵. ... خدا همواره به هر چیزی حسابرس است.

را این گونه تحویل داده است؟ بر این اساس، از هر آنچه به انسان داده شده، پرسیده خواهد شد:

ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ.<sup>۱</sup> (تکواثر / ۸)  
 وَلَتَسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.<sup>۲</sup> (نحل / ۹۳)  
 وَفَقَّهُهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ.<sup>۳</sup> (صافات / ۲۴)

پس معلوم می‌شود که در مجموع، انسان در همه دارایی‌های خویش «امانت‌دار»، «وام‌دار»، «مکلف» و «مسئول» است، دارایی‌هایی همچون: جوارح و جوانح خود، پدر و مادر، میز کار و همکار و لوازم کارش، زمین، هوای شهرش و غیره. فهم همین مطلب، می‌تواند انسان را از توهّم مالکیت خارج کند و از کبر رهایی بخشد.

## ۲. خدانشناسی

«خودشناسی» و «خدانشناسی» لازم و ملزوم یکدیگرند. در واقع «خودشناسی» دروازه ورود به اقلیم «خدانشناسی» را می‌گشاید؛ از این رو در کلام پیامبر اکرم ﷺ خدانشناسی موقوف بر خودشناسی معرفی شده است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (مصباح الشریعه، ۱۳۶۰: ۱۳) بر این اساس، وقتی انسان به «فقر ذاتی» خویش پی ببرد، آنگاه می‌فهمد که خالقش «غنی بالذات» است: «... وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر / ۱۵)؛ وقتی انسان بفهمد که «مالک» نیست، آنگاه می‌فهمد که «مالک» کیست: «وَكَلَّمَ مَلَكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (مائده / ۱۲۰)

وقتی که انسان ضعف و کوچکی خود را نبیند، قدرت و عظمت خدا را نیز نخواهد دید؛ به بیان دیگر، تا وقتی که انسان خود را به ضعیف بودن نشناسد خدا را به قوی بودن نخواهد شناخت: «... وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ» (شوری / ۱۹)؛ تا وقتی که به کوچکی خود واقف نشود به بزرگی خدا واقف نمی‌شود: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ». (واقع / ۷۴)

به همین ترتیب، هر شناختی از خویشتن، باعث می‌شود که انسان در وادی خدانشناسی گامی فراتر رود و هرچه خود را بیشتر بشناسد، خدای خود را نیز بیشتر و بهتر خواهد شناخت. بر این اساس، از آنجایی که فرد متکبر، خود را به درستی نمی‌شناسد، از شناخت خدا نیز عاجز و محروم می‌شود و همین خدانشناسی باعث می‌شود که با آیات خدا ستیزه کنند از فرمان آفریدگار و پروردگار خویش سرپیچی کنند:

۱. سپس در همان روز است که از نعمت [روی زمین] پرسیده خواهید شد.

۲. از آنچه انجام می‌دادید حتماً سؤال خواهید شد.

۳. آنجا نگهشان بدارید که باید بازخواست شوند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۷ / ۱۹۲)

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا  
كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا<sup>۱</sup> (غافر / ۳۵)

می‌توان گفت «شناخت خدا» پیش‌نیاز ادای حق خداست. خداناشناسی باعث می‌شود متکبر نتواند حق الهی (حق الله) را آن‌گونه که شایسته است ادا نکند: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...»<sup>۲</sup> (زمر / ۷۴) امام سجاده علیه السلام در *رساله الحقوق*، رعایت حقوق خدا را اصل ادای سایر حقوق دانسته و فرموده است: «بدان که خدا بر تو حقوقی دارد که سراپای وجودت را فراگرفته؛ او در هر حرکت و سکون، هر فرود آمدن، تکان دادن اعضا، به کار گرفتن ابزارها، در همه حقوقی دارد و از همه بزرگ‌تر حق خود اوست که رعایتش را لازم کرده و اصل سایر حقوق است و سایرین همه فرع هستند... اما حق «خدای بزرگ» این است که او را بپرستی و چیزی را با او شریک نسازی...» (ابن شعبه حرانی، ۱۳۸۲: ۴۰۵) پیداست کسی که سر تعظیم در برابر خالق خویش فرود نیاورد و «حق الله» را ادا نکند، حتماً در ادای «حق الناس» و فروتنی نسبت به مخلوقات نیز مشکل خواهد داشت.

### ۳. جهان‌ناشناسی

اهل کبر، کسانی هستند که به درستی ماهیت این عالم را نشناخته‌اند و مشکلات زیادی در موضوع جهان‌شناسی و دنیاشناسی دارند که همین جهل و غفلت، یکی از ریشه‌های کبر یا احساس حقارت در آنان شده است. نکته‌ای در مورد جهان‌شناسی، که اهل کبر از آن غافل هستند، عظمت غیرقابل تصور عالم هستی و کوچک بودن کُره زمین در این جهان پهناور است که فهم این مطلب، ملازم با فهم کوچک و کم بودن دارایی‌ها و مقام‌های دنیوی است.

خدای متعال عالم هستی را دارای مراتب مختلف معرفی کرده و از آفرینش «هفت آسمان» خبر داده است. در آیه «أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا»<sup>۳</sup> (نوح / ۱۵) از کلمه «طِبَاق» می‌توان فهمید که آسمان‌های هفتگانه، روی هم قرار گرفته‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۰ / ۴۸) به طوری که بر هم منطبق می‌شوند؛ هفت طبقه‌ای که هر کدام فوق دیگری است، نه هفت قطعه در کنار یکدیگر. از سوی دیگر، در قرآن کریم به اصطلاح «السَّمَاءُ الدُّنْيَا» (آسمان دنیا) اشاره شده که بسیار قابل تأمل است:

۱. کسانی که درباره آیات خدا - بدون حجتی که برای آنان آمده باشد - مجادله می‌کنند، [این ستیزه] در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند [مایه] عداوت بزرگی است. این‌گونه، خدا بر دل هر متکبر و زورگویی مَهر می‌نهد.
۲. خدا را آن‌گونه که باید بشناسند، نشناختند... (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۴ / ۵۷۳)
۳. آیا ندانسته‌اید که خدا هفت آسمان را چگونه بر فراز یکدیگر آفرید؟ (انصاریان، ۱۳۸۳: ۵۷۱)

إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ. (صافات / ۶)  
 فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنًا السَّمَاءَ الدُّنْيَا  
 بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. (فصلت / ۱۲)

در این آیات، «دنیا» صفت برای آسمان است؛ پس معنی آن پایین‌ترین آسمان می‌شود و از این  
 مطلب می‌توان دریافت که اولاً همه کهکشان‌های دنیای مادی با تمام وسعتشان، مربوط به  
 پایین‌ترین مرتبه آسمان هستند که همان آسمان مادی یا آسمان دنیاست؛ ثانیاً آسمان‌های دیگر،  
 فرادنیوی و فرا مادی‌اند و به ترتیب، فوق این آسمان دنیایی بوده و محیط بر آن‌اند و وجودی عالی‌تر  
 از آسمان دنیایی دارند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۲۴۶)

حکیمان سرزمین ایران نیز این مطلب را به‌گونه‌های مختلف بیان نموده‌اند، تا آدمیان را از غرور و  
 تکبر، برحذر دارند:

صد و ده بار مهتر از زمین است	بسی کوکب که بر چرخ برین است
که تا هر یک به جای خود رسد باز	بباید سی هزاران سال از آغاز
به پانصد سال افتد بر سر خاک	اگر سنگی بیندازی از افلاک
چو خشخاشی بود بر روی دریا	زمین در جنب این نه سقف مینا
سزد گر بر بروت <sup>۱</sup> خود بخندی	ببین تا تو ازین خشخاش چندی

(عطار، ۱۳۸۶: ۴۵)

بر این اساس می‌توان گفت که جهان ناشناسی عاملی برای دنیاشناسی می‌گردد. بدین معنی که  
 نشناختن عالم هستی و غافل شدن از عظمت جهان، باعث می‌شود که این دنیای کوچک و اندک،  
 پایین و پست، در نظر جاهلان، بزرگ و فراوان، بالا و والا جلوه کند. مشکل از آنجا رخ می‌نماید که  
 این نشناختن دنیا منجر به دل‌باختگی و حب دنیا می‌شود که در آموزه‌های دینی سرچشمه و سرآغاز  
 همه خطاهای آدمی دانسته شده است: «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲ / ۳۱۵) بنا به  
 کلام امام سجاده علیه السلام حب دنیا مفهومی است مشتمل بر «حُبُّ النَّسَاءِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرَّئِاسَةِ وَ حُبُّ  
 الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْكَلَامِ وَ حُبُّ الْعُلُوِّ وَ حُبُّ الثَّرْوَةِ» (طبرسی، ۱۳۸۵: ۲۶۶) که اینهمه می‌تواند زمینه‌ساز  
 کبر و تکبر گردد.

خدای متعال در مورد چهل نسبت به ماهیت اصلی دنیا هشدار داده است: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ

۱. بروت به معنای «کبر و غرور و تفاخر» است (مقتنامه دهخدا، ذیل واژه بروت)

الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ». (روم / ۷)<sup>۱</sup>

متکبران غافلند از اینکه اساساً دارایی‌های دنیوی در مقایسه با ثروت‌های اخروی، متاعی ناچیز و اندک است:

لَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ \* مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَيَسَّرَ الْمَهَادُ.<sup>۲</sup>  
(آل عمران / ۱۹۷ - ۱۹۶)

متکبران نمی‌دانند که این دنیا با تمام بزرگی و زیبایی‌اش، فانی است و در نتیجه هر آنچه در این جهان است نیز فانی و نابودشدنی است: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»<sup>۳</sup> (الرحمن، ۲۷ - ۲۶): براساس چنین جهلی، آنان مشغول تکثیر امور فانی دنیوی می‌شوند (تکثیر / ۱) و این اموال نداشتنی و گذاشتنی دنیا را (انصاری، ۱۳۷۶: ۲۷) مایه تفاخر، برتری جویی و تکبر می‌سازند. متکبران، پیغام آفریننده این جهان را از یاد برده‌اند که به رسولان خود پیغام داده تا به مردم بگویند که «برخورداری [از این] دنیا اندک، و برای کسی که تقوا پیشه کرده، آخرت بهتر است»<sup>۴</sup>. اهل تکبر نمی‌دانند که دنیا بازیچه کودکان است و خردمندان رشديافته، خود را مشغول این بازی و بازیچه نمی‌کنند.<sup>۵</sup> اهل تکبر غافلند از اینکه دنیا، ماهیتی جهنده و از دست رونده دارد؛ و مال دنیا به هیچ کس وفا نکرده است:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ \* إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ \* الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ \* وَثَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ يَالْوَادِ \* وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ \* الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ \* فَأَكْتَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ \* فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ. (فجر / ۱۳ - ۶)

۱. از زندگی دنیا، ظاهری را می‌شناسند، و حال آنکه از آخرت غافلند.
۲. تو را دنیا مغرور نکند (و غمگین نشوی) آنگاه که ببینی کافران شهرها را به تصرف آورده‌اند؛ دنیا متاعی اندک است و پس از این جهان، منزلگاه آنان جهنم است و چقدر آنجا بد آرامگاهی است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴ / ۱۳۵)
۳. هرچه بر گرده زمین است نابود می‌شود تنها ذات پروردگارت باقی می‌ماند، چون او دارای صفات جلال و جمال است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۹ / ۱۵۴)
۴. ... قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا. (نساء (۴): ۷۷)
۵. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَكَلْدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ دنیا به جز بازیچه کودکانه و هوسرانی بی‌خردان هیچ نیست، و همانا سرای دیگر پرهیزگاران را نیکوتر است؛ آیا تعقل و اندیشه در این گفتار به کار نمی‌بندید» (انعام (۶): ۳۲) (سلطان علی‌شاه، ۱۳۷۲: ۵ / ۳۲) در این آیه جمله «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» طعنه و کنایه‌ای است به جهالت و کم‌خردی افرادی که سرگرم بازی دنیا، شده‌اند.
۶. آیا ندیدی که رفتار پروردگارت با قوم عاد چگونه بود؟ همان قوم ارم، شهری که بناهای ستون دار داشت و نظیرش در هیچ سرزمینی ساخته نشده بود و با قوم ثمود که صخره‌های بیابان را می‌بریدند و با فرعون که مردم را چارمیخ

متکبران نمی‌دانند که زندگی دنیا برای جاهلان، مایه فریب و عامل افتادن در آتش است:

ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَغَرَّبْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ...<sup>۱</sup> (جاثیه / ۳۵)  
 ... وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ.<sup>۲</sup> (آل عمران / ۱۸۵)

البته باید توجه داشت که در فرهنگ دینی، «دنیا» تماماً مذموم نیست بلکه از یک سو ستوده و از سوی دیگر سرزنش شده است؛ در واقع ممدوح یا مذموم بودن دنیا، بستگی به رویکرد انسان نسبت به آن دارد. حضرت علی علیه السلام دنیا را در یک جمله به غایت زیبا توصیف فرموده است: «مَنْ أَبْصَرَ يَهَا بَصَرَتَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ»<sup>۳</sup> (نهج البلاغه، ۱۴۱۴: ۱۰۶)



- می‌کرد اینها اقوامی بودند که در بلاد طغیان کردند و در نتیجه طغیان خود، فساد را در بلاد بگستراند پس پروردگارت تازیانه عذاب را بر سر آنها فرود آورد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۰ / ۴۶۵)
۱. این بدان سبب است که شما آیات خدا را به ریشخند گرفتید و زندگی دنیا فریبتان داد ...
  ۲. زندگی دنیا جز مایه فریب نیست.
  ۳. «کسی که با آن بنگرد [دنیا] او را بینا کند، و آن کس که به آن بنگرد، [دنیا] او را کور سازد». یعنی دنیا باید ابزار باشد نه هدف.



## نتیجه

این پژوهش، نشان داد که «جهل و مشکلات معرفتی» علت العلل و ریشه اصلی بیماری کبر است و رفتارهای متکبرانه ریشه در خودناشناسی، خداشناسی و جهان‌ناشناسی دارند. خودناشناسی باعث می‌شود که فرد در «توهم مالکیت» فرو رود و مشغول جمع مال گردد و نیز از درک «فقر ذاتی خویش و وابستگی وجودی و نیاز دائمی به خدا» و نیز «وامداری و مسئول بودن خود» عاجز شود. افزون بر این، خودناشناسی عاملی برای خداشناسی می‌گردد و فرد نمی‌تواند مالکیت، حاکمیت و غنای مطلق الهی را دریابد. جهان‌ناشناسی، باعث می‌شود که متکبران، کوچکی و اندکی دنیا را ادراک نکنند و این دنیای کوچک را بزرگ بشمارند و فریب اموال ناچیز و اعتباری و مقام‌های موقتی و فانی آن را بخورند و مشغول بازی‌های بچگانه شوند و به بازیچه‌های خود بنازند و آنها را مایه فخرفروشی سازند.

داده‌های این مقاله، هم ریشه بودن بیماری تکبر (احساس برتری) و بیماری تذلل (احساس کمتری) را نشان می‌دهد؛ بر این اساس، می‌توان گفت که تکبر و تذلل، دو نمود بیرونی مختلف برای وجود «یک» مشکل درونی (جهل و بی‌معرفتی) هستند که به مقتضای موقعیت‌های متفاوت خارجی، گاه در شکل «احساس برتری» و گاه در شکل «احساس کمتری» ظهور می‌کنند. فرد جاهل (بی‌خرد، کم‌خرد یا رشد نیافته از نظر عقلی) چون فقر و ضعف خود و امانت‌داری در دارائی‌هایش را نمی‌بیند، گاهی با یک قیاس مع‌الفارق احساس مهمتری و برتری می‌کند و دچار رفتارهای متکبرانه می‌شود؛ و گاهی چون اتصال خود به قادر و عظیم و عزیز مطلق را نمی‌بیند و در نتیجه قدرت و عظمت و عزت و کرامت خویش را درک نمی‌کند، با یک قیاس مع‌الفارق احساس کمتری و کمتری می‌کند و دچار تذلل می‌شود.

از یافته‌های این تحقیق می‌توان نتیجه گرفت «خودشناسی، خداشناسی و جهان‌شناسی» و «درک حقیقت» در سه حوزه یادشده، اساسی‌ترین مرهم قلب‌های مبتلا به تی‌رگی و بیماری کبر است و تعقل و خردورزی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای پیراستگی از رذیلت کبر و آراستگی به فضیلت تواضع است.

یافته‌های این تحقیق، با تعلیمات مرحوم نراقی (۱۳۸۹) و فیض کاشانی (۱۴۰۹ ق) همسو است چراکه اولی، حماقت و بی‌خردی را منشأ کبر دانسته و دومی خودشناسی و خداشناسی را راهکار اصلی درمان کبر معرفی کرده است. راهکارهای درمانی تحقیق «قدوسی و میردریگوندی» (۱۳۹۲) با راهکارهای تحقیق حاضر، همسو هستند با این تفاوت که ایشان به جزئیات چستی «شناخت کارآمد از خود و خدا» پرداخته و به اشاره‌ای کلی بسنده کرده‌اند. همچنین یافته‌های این تحقیق، با

یافته‌های تحقیق «دین‌پرور» (۱۳۸۳) نیز همسو است با این تفاوت که وی در حوزه خودشناسی، تنها به موضوع ممکن‌الوجود بودن و عجز ممکنات اشاره نموده است. ازسوی دیگر، با توجه به اینکه ریشه نهایی همه رذایل اخلاقی را می‌توان «جهل و بی‌خردی یا کم‌خردی» دانست، اشارات سایر محققان در حوزه ریشه‌یابی کبر، با یافته‌های این تحقیق ناهمسو نیستند، برای مثال «خودخواهی و خودپسندی» (قدوسی و میردریکوندی، ۱۳۹۲) یا «اعتمادبه نفس کاذب و منفی» (مروتی و بهروز، ۱۳۹۵) یا «عُجب» (محسن‌زاده و رنجبر، ۱۳۹۵) یا «محبت و دوستی دنیا» (مصباح یزدی، ۱۳۹۷) را می‌توان نوعی بی‌خردی و برخاسته از جهل دانست. یافته‌های این تحقیق با یافته‌های «تیبیریوس و واکر» (۱۹۹۸) و «برگر» (۲۰۰۲) و «وبر» (۲۰۱۳) و «لینچ» (۲۰۱۷) نیز همسو هستند.

سخن آخر اینکه: درمان همه بیماری‌های اخلاقی ازجمله «کبر»، مستلزم دو رویکرد «شناخت درمانی یا درمان علمی» (رهایی از جهل و خیال و توهم) و نیز «رفتاردرمانی یا درمان عملی» (عمل به دانسته‌ها) است. به‌منظور اقدام عملی برای درمان کبر، با توجه به کلام امام علی علیه السلام که فرمود: «ضَادُّوْا الْكِبْرَ يَأْتِ الْوَأْضَعُ» لازم است انسان مراقب رفتارهای خویش باشد و برخلاف هر آنچه رفتارهای متکبرانه است، عمل کند؛ «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ؛ از شکیبایی و نماز یاری جویید؛ و به راستی این [کار] گران است، مگر بر فروتنان». (بقره / ۴۵)

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران، شاهد، ۱۳۸۶، چ ۳.
۲. نهج البلاغه، محمد بن حسین شریف الرضی، تحقیق و تصحیح صبحی صالح، ۱۴۱۴ ق، قم، هجرت.
۳. نهج البلاغه، محمد بن حسین شریف الرضی، ترجمه حسین انصاریان، ۱۳۸۸، قم، دار العرفان.
۴. ابن‌ابی‌فراس، ورام مسعود بن عیسی، ۱۳۶۹، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعه ورام، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۵. ابن‌شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۳۸۲، تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، تهران، امیرکبیر.
۶. ابن‌منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، به کوشش جمال‌الدین میردامادی، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.

۱. افزون بر ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند، در این مقاله از برخی ترجمه‌های دیگر نیز البته با ذکر مأخذ، استفاده شده است.

۷. اسیری لاهیجی، محمد بن یحیی، ۱۳۸۸، *اسرار الشهود*، تصحیح سیدعلی آل داود، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۸. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۸۵، *شرح چهل حدیث*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۹. انصاری، عبدالله، ۱۳۷۶، *سخنان پیر هرات*، به کوشش محمدجواد شریعت، تهران، امیرکبیر، چ ۷.
۱۰. انصاریان، حسین، ۱۳۸۳، *ترجمه قرآن انصاریان*، قم، اسوه.
۱۱. انیس، ابراهیم و عبدالحلیم منتصر و عطیه الصواحی و محمد خلف احمد، ۱۳۹۲، *فرهنگ المعجم الوسیط*، ترجمه محمد بندریگی، تهران، اسلامی.
۱۲. برونو، فرانک، ۱۹۸۶ م / ۱۳۷۳، *فرهنگ توصیفی اصطلاحات روان‌شناسی*، ترجمه مهشید یاسایی و فرزانه طاهری، تهران، طرح نو.
۱۳. بستانی، فؤاد افرام و رضا مهیار، ۱۳۷۵، *فرهنگ ابجدی*، تهران، اسلامی، چ ۲.
۱۴. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۶۶، *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، به کوشش مصطفی درایتی، قم، دفتر تبلیغات.
۱۵. جعفری، محمد مهدی، ۱۳۸۰، «امام علی علیه السلام استضعاف و استکبار». *مجله کتاب نقد*، شماره ۱۹، ص ۶۷ - ۳۳.
۱۶. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۵، *مبانی اخلاق در قرآن*، قم، اسراء.
۱۷. حافظ، شمس‌الدین محمد، ۱۳۸۳، *دیوان کامل حافظ*، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، طهوری.
۱۸. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام.
۱۹. حکیمی، محمدرضا و محمد حکیمی و علی حکیمی، ۱۳۸۰، *الحیاء*، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۰. دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، *لغتنامه دهخدا*، تهران، مؤسسه لغتنامه دهخدا.
۲۱. دیلمی، حسن بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *إرشاد القلوب إلى الصواب*، قم، الشریف الرضی.
۲۲. دین‌پرور، سید جمال‌الدین، ۱۳۸۳، «شرحی بر خطبه قاصعه»، *پژوهش‌های نهج‌البلاغه*، شماره ۱۱ - ۱۲، ص ۲۳۸ - ۲۲۷.
۲۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *مفردات ألفاظ القرآن*، به کوشش صفوان عدنان داوودی، بیروت، دار الشامیه.

۲۴. سعدی شیرازی، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله، ۱۳۷۳، *کلیات سعدی*، تهران، نگاه، چ ۲.
۲۵. سلطان علی شاه، سلطان محمد بن حیدر، ۱۳۷۲، *متن و ترجمه فارسی تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة*، تهران، سرّ الاسرار.
۲۶. شهیدی، سید مهدی، ۱۳۸۸، «معناشناسی واژه استکبار در قرآن کریم بر مبنای نظریه ایزوتسو»، *مجله علمی ترویجی معرفت*، شماره ۱۴۳، ص ۱۳۶ - ۱۲۷.
۲۷. شیرافکن، محمدحسین و فاطمه صاحبیان و علیرضا قائمی، ۱۳۹۶، «تحلیل حوزه تقوا با تأکید بر روش معناشناسی ایزوتسو»، *فصلنامه علمی پژوهشی ذهن*، شماره ۷۱، ص ۲۰۰ - ۱۷۱.
۲۸. صابری‌پور، مینو، ۱۳۸۵، «تکبر و استکبار در قرآن، *مجله رشد آموزش قرآن*»، شماره ۱۵، ص ۴۱ - ۳۶.
۲۹. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، ۱۴۱۴ ق، *المحیط فی اللغة*، به کوشش محمدحسن آل یاسین، بیروت، عالم‌الکتاب.
۳۰. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۷۴، *ترجمه تفسیر المیزان*، ترجمه محمدباقر موسوی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵.
۳۱. طبرسی، علی بن حسن، ۱۳۸۵ ق، *مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار*، نجف، المكتبة الحیدریة، چ ۲.
۳۲. طوسی، نصیرالدین، ۱۳۶۱، *اخلاق محتشمی*، به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران.
۳۳. عبدالرحیمی، محمد، ۱۳۹۷، «عقل و کارکردهای آن در آموزه‌های اسلامی با تأکید بر کلام حضرت علی (علیه السلام)»، *فصلنامه بصیرت و تربیت اسلامی*، شماره ۴۳.
۳۴. عسکری، حسن بن عبدالله، ۱۴۰۰ ق، *الفروق فی اللغة*، بیروت، دار الآفاق الجدیدة.
۳۵. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، ۱۳۸۶، *اسرارنامه*، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
۳۶. فراهیدی، خلیل بن أحمد، ۱۴۰۹ ق، *کتاب العین*، قم، هجرت.
۳۷. فروم، اریک، ۱۳۹۱، *گم‌ریز از آزادی*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، مروارید، چ ۱۵.
۳۸. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۴۰۹ ق، *راه روشن* (ترجمه کتاب محجة البیضاء فی تهذیب الإحیاء)، ترجمه عبدالعلی صالحی، قم، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت (علیهم السلام).
۳۹. قدوسی، سید ابوالفضل و رحیم میردریکوندی، ۱۳۹۲، «بررسی مفهوم روان‌شناختی کبر در منابع اسلامی و مقایسه آن با خودشیفتگی»، *مجله علمی ترویجی معرفت*، شماره ۱۹۲، ص ۹۳ - ۸۳.
۴۰. قرشی بنایی، علی اکبر، ۱۴۱۲ ق، *قاموس قرآن*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چ ۶.

۴۱. کاوندی، سحر و محسن جاهد، ۱۳۹۴، «چیستی تواضع، بررسی تطبیقی دیدگاه اخلاقیون مسلمان و فیلسوفان اخلاق غربی»، *فصلنامه پژوهش‌های اخلاقی*، شماره ۱۹، ص ۱۱۳ - ۹۵.
۴۲. کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، ۱۴۱۸ ق، *البلد الامین و الدرع الحصین*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات .
۴۳. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۹، *أصول الکافی*، ترجمه جواد مصطفوی، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامیه.
۴۴. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، *الکافی*، تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
۴۵. کوفی اهوازی، حسین بن سعید، ۱۴۰۲ ق، *الزهده*، مصحح غلامرضا عرفانیان یزدی، قم، المطبعة العلمیه.
۴۶. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ ق، *بحار الأنوار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ج ۲.
۴۷. محسن‌زاده، هاجر و محمد رنجبر حسینی، ۱۳۹۵، «موانع اخلاقی تعقل از منظر قرآن و روایات»، *دو فصلنامه کتاب و سنت*، شماره ۹، ص ۶۲ - ۴۱.
۴۸. مروتی، سهراب و فریبا بهروز، ۱۳۹۵، «معناشناسی واژه اعتمادبه نفس در قرآن و حدیث»، *مجله علمی ترویجی پژوهشنامه معارف قرآنی*، شماره ۲۷، ص ۱۳۲ - ۱۰۷.
۴۹. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۶، *مشکات* (مجموعه آثار آیت‌الله مصباح یزدی) قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۵۰. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۷، «تواضع و سلوک، سازنده شیعه راستین»، *مجله علمی معرفت*، شماره ۲۵۳، ص ۱۲ - ۵.
۵۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۸، *انسان کامل*، تهران، صدرا.
۵۲. معین، محمد، ۱۳۷۸، *فهرنگ فارسی معین*، شش جلدی، تهران، امیرکبیر، ج ۱۳.
۵۳. منسوب به امام جعفر بن محمد علیه السلام، *مصباح الشریعه*، ۱۳۶۰، ترجمه حسن مصطفوی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۵۴. نراقی، احمد، ۱۳۸۹، *معراج السعاده*، قم، قائم آل محمد علیهم السلام، ج ۷.
۵۵. نوری، حسین بن محمدتقی، ۱۴۰۸ ق، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم، مؤسسه آل‌البت علیهم السلام.
56. Berger, Allan S., 2002, Arrogance among Physicians, Academic Medicine: Volume 77, Issue 2, p 145-147.

57. [https://journals.lww.com/academicmedicine/Fulltext/2002/02000/Arrogance\\_among\\_Physicians.10.aspx](https://journals.lww.com/academicmedicine/Fulltext/2002/02000/Arrogance_among_Physicians.10.aspx)
58. <https://www.chronicle.com/article/Teaching-Humility-in-an-Age-of / 240266>
59. <https://www.jstor.org/stable/20009945>
60. Lynch, Michael Patrick, 2017, Teaching Humility in an Age of Arrogance, The Chronicle of Higher Education, The Chronicle Review, JUNE 05. Washington, D.C.
61. Tiberius, V. & Walker, John D., 1998, Arrogance, American Philosophical Quarterly, Vol. 35, No. 4, pp 379-390.
62. Weber, Sara L., 2013, Doubt, Arrogance, and Humility, Contemporary Psychoanalysis, Volume 42, 2006, Issue 2, Published online: 23 Oct 2013, pp 213-223. (<https://doi.org/10.1080/00107530.2006.10745882>)